مقام محمد بن زکریای رازی در فلسفه (2)

یوسفی، محمد تقی

رازی در جواب دشمنان خود چنین مینویسد: کسی که در شناختن آنچه فیلسوف باید بشناسد و عمل و سیره‏ای که باید برود قاصر آید و این دو جزء فلسفه یعنی علم‏وعمل را بحد کمال مورد اعتنا قرار ندهد استحقاق اختیار نام فیلسوف را ندارد چون ساحت ما بحمد الله از این تقصیر بری‏ است دشمنان را مجال طعن در ما نیست اما در قسمت علمی اگر ما را هیچ توانائی دیگر جز تألیف‏ 2lهمین کتاب حاضر نبود کسی را مجال آن نمیرسید که ما را از استحقاق اختیار نام فیسلوف منع‏ کند تا چه رسد بکتب دیگر مثل کتابی که در برهان‏ نوشته‏ام و کتاب العلم الهی و کتاب الطب الروحانی‏ و کتاب المدخل الی العلم الطبیعی بنام سمع الکیان و مقاله در زمان و مکان و مدت دهر و خلاء و سبب قیام الارض فی وسط الفلک و سبب تحرک الفلک‏ علی استدارة و مقالات دیگر در ترکیب و اینکه‏ جسم را حرکتی ذاتی است و حرکت معلوم است و کتب دیگر ما در باب نفس و هیولا و کتب دیگر در طب مثل کتاب المنصوری و من لا یحضره الطبیب‏ و کتب دیگر در باب ادویه و کتاب الطب الملوکی‏ و کتاب الحاوی که هیچکس پیش از ما بتألیف آن‏ چنان کتابی نپرداخته و بعد از ما هم مانند آنرا نمی‏توانند بیاورند و کتب دیگر ما در صناعت‏ حکمت که عامه آنرا کیمیا خوانند.اجمالا تا این‏ تاریخ که کتاب حاضر نوشته میشود قریب بدویست‏ کتاب و مقاله و رساله در فنون مختلفه فلسفه از علوم الهی و حکمتی از زیردست من بیرون آمده‏ است اما در ریاضیات اعتراف دارم که مطالعه من‏ در این رشته فقط تا حد احتیاج بوده است و عمدا نه‏ از راه عجز نخواسته‏ام که عمر خود را در مهارت‏ یافتن در این رشته بر باد دهم و اگر کسی انصاف‏ دهد عذر مرا موجه خواهد شمرد چه راه صواب‏ همانست که من رفته‏ام نه آنکه جمعی از فیلسوف‏ نماها میروند و عمر خود را در اشتغال بفضولیات‏ هندسه نابود میسازند بهر صورت اگر با این درجه‏ از دانش که من دارم مستحق نام فیلسوف نباشم‏ پس که را در این زمان استحقاق این عنوان فراهم‏ خواهد شد.

اما در قسمت عملی بعون و توفیق الهی‏ هیچوقت از دو حدی که سابقا معین کردم تجاوز نکرده و راهی نرفته‏ام که کسی تواند گفت که‏ سیرت من سیرت فلاسفه نبوده مثلا هیچگاه مردی‏ لشگری یا عاملی کشوری بخدمت سلطانی نپیوسته‏ام‏ و اگر در صحبت او بوده‏ام از وظیفه طبابت و منادمت قدم فراتر نگذاشته هنگام ناخوشی بپرستاری‏ و اصلاح امر جسمی او مشغول بوده و در وقت‏ صحت بموانست و مشاورت او ساخته‏ام و خدا آگاه است که در این طریقه نیز جز صلاح او و رعیت قصدی دیگر نداشته‏ام.در جمع مال و اصراف دستخوش حرص‏وآز نبوده و در منازعات‏ و مخاصمات مردم هیچوقت دخالت نکرده‏ام بلکه‏ آنچه از من سر زده است خلاف این سیره بوده و غالب اوقات از استیفاء بسیاری از حقوق خود نیز درگذشته‏ام در باب خوردن و آشامیدن و اشتغال‏ بملاهی کسانی که مرا در این حالات دیده‏اند دانسته‏اند که هیچوقت بطرف افراط متمایل نبوده‏ام‏ و در پوشاک و مرکوب و نوکر و کنیز نیز در همین حد میزیسته اما علاقه من بدانش و حرص‏ و اجتهادی را که در اندوختن آن داشته‏ام آنها که معاشر من بوده‏اند میدانند و دیده‏اند که‏ چگونه از ایام جوانی تاکنون عمر خود را وقت‏ آن کرده‏ام تا آنجا که اگر چنین اتفاق میافتاد که‏ کتابی را نخوانده و یا دانشمندی را ملاقات نکرده‏ بودم تا از این کار فراغت نمیافتم بامری دیگر نمیپرداختم و اگر هم در این مرحله ضرری عظیم در پیش بود تا آن کتاب را نیمخواندم یا از آن‏ دانشمند استفاده نمیکردم از پای نمینشستم حوصله‏ و جهد من در طلب دانش تا آن حد بود که در یک‏ فن بخصوص بخط تعویذ(یعنی خط ریز)بیش از بیست هزار ورقه چیز نوشته و پانزده سال از عمر خود را شب‏وروز در تألیف کتاب الحاوی کبیر صرف کرده‏ام و بر اثر همین کار قوه بینائیم ضعیف‏ گشت و عضله دستم دچار فلج شده از خواندن و نوشتن محرومم ساخته است و با این حال از طلب‏ باز نماندم و دائما بیاری این و آن میخوانم و بر دست ایشان مینویسم.

بنابراین اگر اموری که مذکور افتاد در پیش چشم مخالفین باعث تنزل رتبه من در مقام‏ فلسفه علمی است و غرض ایشان پیروی از سیره‏ دیگری است پس آنرا بمشاهده یا مکاتبه بما بنمایانند تا اگر از سیره ما بهتر است آنرا اختیار کنیم‏ و اگر خطائی و نقصی در آن راه دارد به رد آن بپردازیم‏ در جزء عملی میتوانم در مقابل دشمنان خود گذشت کنم و بتقصیر خود در این مرحله اذعان‏ آورم.اما نمیدانم که در قسمت(علمی)چه‏ خواهند گفت؟

اگر واقعا در این طریقه مرا ناقص می‏بینند گفتار خود را بیاورند تا پس از مطالعه و نظر اگر ایشان را بر باطل خود بیاگاهانم و این اگر نیست‏ فقط بروش عملی و سیره من در زندگی اعتراضی‏ دارند آرزو چنان است که از دانشم بهره گیرند و بسیره من نظری نداشته باشند تا بگفته شاعر عمل‏ کرده باشند که گوید:

اعمل بعلمی فان قصرت فی عملی‏ ینفعک علمی و لا یضرک تقصیری

بهمین مضمون حافظ شیرازی با بیانی لطیف‏تر میگوید-

کمال سر محبت ببین که نقص گناه‏ که هرکه بی‏هنر افتد نظر به عیب کند

2lرازی دارای اخلاق و عادات و صفات پسندیده‏ای‏ بوده است-محمد بن اسحق الندیم در کتاب الفهرست‏ میگوید رازی(کان کریما متفضلا بارا بالناس‏ حسن الرأفة بالفقراء و العلماء)جرجی زیدان در جلد دوم آداب اللغه چنین بیان مینماید:رازی‏ مردی کریم و نسبت بمرضی رؤف و مهربان و دقیق‏ و صحیح النظر بوده و بدین جهت نزد مردم صاحب‏ مقام و منزلتی بسزا بوده است-آنچه مسلم است‏ رازی دارای اخلاقی پسندیده و اوصافی حمیده‏ بوده چنانکه میدانیم او در اواخر عمر نابینا شد معذلک با علو همت و عزت نفس با خواص و عوام‏ و شاگردان خود برخورد مینمود با اینکه از مال‏ و منال دنیا بهره‏ای نداشته باینحال ببلندی نظر معروف میباشد و بیماران را که استطاعت مالی‏ نداشتند مجانا معالجه میکرده و دوا میداده حتی‏ غذای آنها را هم شخصا تکفل مینموده است بسیاری‏ از مورخین را عقیده آنست که وی با فقر فوق‏العاده‏ بیمارستان میهن خود را تاسیس و مخارج آن را تا حدی که در قوه‏اش بوده عهده‏دار شده- با اینکه در تمام دوره زندگانی خود عموما بریاست‏ بیمارستان بغداد و ری برقرار بوده فقط اندک‏ زمانی بدون شغل میزیسته شاید برای اعاشه خود نیز معطل بوده و چون عموما بواسطه تحصیل و مطالعه در روی مریض و تحقیق در حالات بیماران‏ و بیماری آنان وقت برای اعاشه نداشته بدین‏ مناسبت از مالیه دنیوی بی‏بهره مانده و آنچه که‏ مسلمست اصولا مردی غنی نبوده سهل است در آن‏ زمان زندگی متوسطی هم نداشته است محمد بن اسحق‏ الندیم-در کتاب فهرستش میگوید رازی برای‏ رفع مشکلات و معضلات فلسفه و طب و کشف حقایق‏ و اسرار طبی اوقات خود را در مطالعه و تحقیق‏ صرف مینموده و کمتر وقتی بوده که از مطالعه‏ کتب فارغ باشد وی عقیده‏مند بوده است که کثرت‏ قرائت و مطالعه کتب فلاسفه و اطباء برای هرطبیب‏ نافع و لازم است-زکریا چنان محبوب القلوب‏ شاگردانش بوده است که وقتی از بیمارستان بمنزل‏ مراجعت میکرده تمام شاگردان دور او حلقه زده‏ تا درب خانه او را مشایعت میکردند و او مانند پدر بنوازش آنان میپرداخت فیلسوف و پزشگ‏ عالیمقام ایرانی-قلبی مملو از رحم و شفقت‏ داشته و انجام امور معالجه و درمان بیماران بی‏چیز از دوستان و آشنایان خود غالبا اعانه جمع میکرد برای آنکه اطباء و شاگردانش از اسرار طب و عالم‏ طبابت آگاهی داشته باشند و طرز رفتار خود را با بیماران بدانند کتب چندی برشته تحریر درآورده‏ مانند-:

1-سر الطبیب.

2-رساله فی محنة الطبیب و کیف ینبغی حالته‏ فی نفسه و بدنه و سیرته و ادبه.

بقیه در صفحه 60

1lبقیه از صفحه 27 3-فی ان الطبیب الحاذق لیس یقدر علی‏ ابراعا لعل کلها و ان ذلک لیس فی وسع البشر.

4-کتاب خواص التلامیذ که در این چهار کتاب سر طبابت و رنج طبیب و چگونگی حالت‏ و سیرت وی و عدم استطاعت طبیب برای بهبودی‏ تمام بیماریها مستفاد میگردد در حقیقت وظیفه‏ طب را برای شاگردان خود بیان داشته است- رازی از حسودان و بداندیشان و اطباء و جهال عالم‏نما سخت ناراحت بوده است که اجبارا در کتاب سیرة فلسفی و کتاب شکوک و بعضی رسالات‏ دیگر از خود دفاع نموده است.

مدفن رازی را بعضی در بغداد و جمعی در ری‏ میدانند طرفداران عقیده دوم که ری باشد زیادترند بجهت آنکه رازی در آخر عمر در ری میزیسته‏ و دلیلی ندارد که مقبره‏اش در بغداد باشد ابو ریحان‏ بیرونی-در مقدمه فهرست رازی میگوید- (توفی بالری لخمس مضت من شعبان سنه 313 آرمگاه این فیلسوف و پزشگ نامی ایرانی مانند مقابر بسیاری از بزرگان و علما بواسطه سوانح و حوادث‏ ایام و عدم توجه مردم از بین رفته و معلوم‏ نیست در کدام نقطه میباشد با تمام این احوال‏ اگر آرامگاه او معین و مشخص نباشد نام او تا ابد در نظر هرایرانی و اهل فضیلت و خرد جاودانست‏ و فراموش نمیگردد مرحوم ادیب الممالک فراهانی‏ قطعه‏ای را که درباره رازی فرموده.

بمناسبت ذیلا درج میگردد:

محمد زکریا طبیب رازی را که فیلسوف عجم بود و استاد عرب‏ بفن فلسفه و طب و کیمیا و نجوم‏ حساب‏وهندسه موسیقی و فنون ادب چنان یگانه شمردند فاضلان جهانش‏ که جمله گوش بدندی چو او گشودی لب‏ چنان بکار پزشکی خبیر و حاذق شد که شد ز هیبت او لرزه در مفاصل تب‏ همی فکند بحکم نجوم و اسطرلاب‏ ز آفتاب بدریای آسمان مرکب‏ روانه گشت روانش بسال سیصد و بیست‏ بشاخسار جنان در جوار رحمت رب‏ شنیده‏ام که بپایان عمرش از پیری‏ بدیده او ز فروزنده تیره گشت چو شب‏ گزیده قرن و رقیب معاصرش کعبی‏ که بود یار وی اندر سر او در مکتب‏ بطنزوطعنه بدو گفت ای یگانه حکیم‏ مرا ز کار تو باشد به روزگار عجب‏ نخست دعوی اکسیروکیمیا داری‏ کزانت بهره نبینم بهیچ روی سبب‏ روی تو گوئی هستم طبیب و خسته شدت‏ سر از صداع و دو چشم از نزول و تن ز جرب‏ سوم بدعوی گوئی منم ستاره‏شناس‏ چرا بفال تو مسعود نیست یک کوکب‏ حکیم با هنر از طعن آن حریف ظریف‏ غریق بحر الم شد حریق نار غضب‏ بگفت این همه دانم و لیک بختم نیست‏ چو بخت نیست فزونی‏ومعرفت مطلب‏ که گر ز اطلس گردون قصب کند بدبخت‏ ز ماهتاب در افتد شراره‏اش بقصب

خلاصه گفتار آنکه این دانشمند عالیمقام علاوه از مقام‏و مرتبه‏ای را که در فلسفه دارا بوده است در طب‏ و شیمی بمقام عالی ارتقاء یافته و از دواشناسی‏ بهره کافی داشته و بسیاری از ادویه که امروز مورد استعمال است برای درمان بیماران بکار میبرده که‏ ذکر آنها باعث درازی سخن میگردد و برای این‏ منظور به تالیفات او که مربوط بدین موضوع است‏ مراجعه گردد.

\*\*\*\* 1lبقیه از صفحه 42 آورده بود.طبیبی که میخواست چشم او را معالجه کند و میل بزند.زکریا باو میگوید «فرضا هم چشم را میل زدی آن وقت دنیا را میدیدم.بقدری از آن دلتنگ شده‏ام که دیگر نمیخواهم آنرا به‏بینم.

\*\*\*

بسکه نادیدنی از مردم دنیا دیدم‏ بهره‏ها میبرم از لذت نابینائی

2l\*\*\*

چشم بینا از پی عبرت بمردم داده‏اند ورنه روی این جهان بیوفا دین نداشت

\*\*\*

مرا بروز قیامت غمی که هست اینست‏ که روی مردم دنیا دوباره باید دید

(صائب تبریزی)